

به‌انگیزهٔ ۱۰ تیر سالمرگ سهراب شهید ثالث – فیلمساز

در کمال خونسردی

محسن آژرم



مرد جوان وارد بانک می شود، تیری شلیک می کند و اسکناس های درشت را از مسئول باجه می گیرد. پیرمرد به مسئول باجه می گوید این فقط یک شوخی است، مرد جوان اما دست پیر مرد را عقب می زند و همین باعث می شود پایش لیز بخورد و تیر دوم به شاهرگ پیر مرد اصابت کند. مرد جوان این بار پیر مرد را سوار ماشین می کند و پول ها روی پایش می ریزد، می گوید: «نگاه کن! ما صاحب این پول ها هستیم و با این پول ها به آفریقا می رویم»، پیرمرد می خواهد قبر زشن را ببیند، مرد جوان او را می رساند، پیرمرد روی قبر می افتد و جوان پول ها را روی او می ریزد. کسی می گذرد، مرد جوان دارد تلفنی با زشن حرف می زند. زشن می گوید بچه را سقط کرده و شوهرش پاسخ می دهد که خوشحال است مجبور نیست تاریخ تولد او را از تو بپزند، مرد جوان به زشن می گوید که او را دوست دارد. تلفن قطع می شود. او سوار بر ماشین به طرف خانه زن حرکت می کند. یکبار دیگر صدای گلوله. جوان گلوله ای را در مغز خود شلیک کرده است. چشمهایش را می ببینم، قطره ای سرخ مثل خون بیرون می زند و صدای هواپیما کل تصویر را پر می کند.

جمله های بالا شرح مکتوب واپسین سکانس های «گل های سرخی برای آفریقا» آخرین ساختهٔ «سهراب شهید ثالث» بود، فیلم اولی که از او دیدم، هنوز یک سالی مانده بود تا چشم‌هایش را ببندد و دیگر باز نکند. هنوز دوستانش در تهران می گفتند که قرار است برگردد و بعد از حدود بیست و دو – سه سال، می کند.

حجم گروه‌های مختلف موسیقی به تالارها برای زرزو سالن بعد از ایام سوگوارى محرم و صفر و تعطیلی کنسرت‌ها از قبل قابل پیش‌بینی بود. از طرف دیگر انتظار می‌رفت که به‌خاطر تعدد کنسرت‌ها، اجراکنندگان برای رقابت، اجراهای قابل توجهی در برنامه‌ها داشته باشند، اما با این حال از میان چند برنامه که در سبک‌های مختلف در تهران برگزار شد، تنها رسیئال کلاسیک نوازندهٔ فرانسوی یعنی فلوریان کونیل در خور توجه بود. این کنسرت که در روزهای ۲۵ و ۲۶ و ۲۷ مرداد ماه گذشته در تالارهای اندیشه و حرکت برگزار شد با استقبال گسترده علاقه‌مندان به موسیقی کلاسیک و ساز گیتار مواجه بود، به طوری‌که بسیاری از تماشاگران ایستاده در سالن برنامه را دنبال می کردند.
فلوریان کونیل، گیتاریست ۲۹ ساله فرانسوی برای چندمین بار بود که به ایران می آمد، این نوازنده چندی پیش کنسرت موتی را همراه با گروه آریا موزیک در تالار نیاوران به اجرا درآورد و از همان زمان در ذهن گیتاریست‌های ایران جا باز کرد. بعد از آن نیز با برگزاری یک دوره مستر کلاس نوازندگی گیتار که با آزمون بسیار مشکل نوازندگی همراه بود، بر آموخته‌های چندی از نوازندگان خوب و جوان ایرانی افزود. این بار نیز با انتخاب قطعات مختلفی از موسیقی امپرسیون، رمانتیک و مدرن کنسرت پژوهشی و آموزشی بسیار قوی را با موقعیت به پایان رساند.
فلوریان کونیل دوره دکترای خود را در رشته ادبیات مدرن دانشگاه پاریس در سال ۱۹۹۵ به پایان رساند. وی همچنین با گذراندن دوره‌های عالی موسیقی همچنان آموزش گیتار، آلتاین، اتنو موزیکولوژی و اجرای قطعات فی‌البداهه که یکی از شاخصه‌های بارز نوازندگی گیتار که با آزمون بسیار مشکل نوازندگی همراه بود، یکی از شاخصه‌های خود را به جهان معرفی کرده است. او چندی پیش جایزه اول انستیتو موسیقی پاریس و همچنین مدال طلای کنسرو اتوار «اورو» را از آن خود کرد. یکی از شاخصه‌های اجرای فلوریان کونیل، رعایت پنج اصل نوازندگی در موسیقی کلاسیک یعنی شفافیت فاصله‌های قطعه، درک و اجرای صحیح ریتم، بیان قوی با سرعت مناسب، بیان دینامیک‌های صدایی و موزیکالیته قوی بود. حرکت بی‌تقص و سریع دست چپ این نوازنده بر روی دسته گیتار چشم‌های حاضران را به انگشتان دست چپ خود خیره ساخته بود. اجرای به موقع و قوی نت‌ها و بیان زیبایی آکوردها، زیبایی کار را دو چندان کرده بود. حرکت سریع انگشتان دست چپ در هنگام اجری پاساژها و حفظ آکورد در تغییر سریع پوزیسیون‌ها از دیگر خصوصیات بارز اجرای این نوازنده فرانسوی بود. شاید بزرگی سالن تالار حرکت و اشکالات اکوستیک سالن باعث شده بود کمی صدای ساز ضعیف به گوش برسد ولی اجرای دست راست این نوازنده خیلی از اساتید این ساز را که در سالن حضور داشتند به تعجب واداشته بود. اجرای زیبا و دقیق ترمولوهای قطعه «مانوئل پونس» همگان را به این باور رساند که برای رسیدن به چنین مرتبه‌ای در نوازندگی زحمت بسیار لازم است. کنسرت با قطعه‌ای از «وینسنته آسانسینو» آغاز شد. این ناگاو از ریپورتا‌های معروف گیتار است با تم زیبایی آمریکای لاتین خود شروع خاطر« انگیزی که برای کنسرت فلوریان کونیل به همراه داشت. درک ریتم و موسیقی آمریکایی لاتین از سوی نوازنده، زیبایی اجرای وی را بالا برده بود. اما تنها نکته منفی در اجرای این قطعه صدای ضعیفی بود که از ساز به گوش می‌رسید. البته باید توجه داشت که ساز گیتار اصولا سازی است با تواناییت بسیار کوتاه اما نوازنده گیتار کلاسیک که برنامه خود را بدون امکانات صدایی اجرا می‌کند، باید وسعت سالن را برای اجرای خود در نظر بگیرد و قدرت نوازندگی را تا حد مناسب و دلپذیر بالا ببرد. اما حرکت خیره‌کننده دست چپ این نوازنده بر روی دسته گیتار، تمام کاستی‌های ضعیف صدا را از یاد برده بود. قطعه دوم، قطعه‌ای بود از «مانوئل پونس»، آهنگساز معروف آمریکای لاتین که در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم می‌زیست. پرلودهای این آهنگساز از قطعات معروف گیتار کلاسیک است. شمشخت «باتو»



دوباره در ایران فیلمی بسازد، هنوز «محسن مخملباف» به دفتر روزنامه «جامعه» نرفته بود و خبر مرگ «شهید ثالث» را نداده بود.

■ ■ ■

«سهراب شهید ثالث» و سینمای خاص او به زعم بسیاری از سینماگران و ناقدان ایرانی، معنای تفاوت در سینما بود، سینمایی که آدم‌هایش واقعی به نظر می‌رسیدند (و بودند) و رفتارشان خارج از آن چیزی نبود که مردم، همیشه و هر روز پیش روی خود دارند. واقعی بودن، احتمالاً یکی از آن چیزهایی است که «شهید ثالث» علاقه زیادی به آن داشته و حتی در یکی از گفت و‌گو‌هایش (ماهنامه فیلم، شماره ۲۲۳) می‌گوید: «[…] کارهای چخوف را همین امروز و یا در سال ۲۰۰۰ هم اگر بخوانی هنوز واقعی‌اند […] یعنی ایژکتیویته (= عینی بودن) را چخوف به تمام دنیا و نویسنده‌های دنیا یاد داده». این واقعی بودن و عینی بودن را می‌توان به خوبی در فیلم «یک اتفاق ساده» دید. زندگی «محمد» پسر بچه فیلم آن قدر یکنواخت و کند است که احتمالاً بسیاری تماشاگران تاب دیدنش را نمی‌آورند، وظیفه‌ای که او هر روز باید آن را انجام دهد این است که ماهی‌های قاچاق را از پدرش تحویل بگیرد و دور از چشم مأمورین آنها را جابجا کند. «شهید ثالث» آن قدر در این فیلم نگاه واقعی و عینی را پیش می‌کشد که حتی «محمد» در خواب نیز همان رفتارهای روزمره‌را می‌بیند. گنجاندن چنان خوابی (بیداری؟) دو فیلم را به گمانم باید نتیجه درک مستقیم «شهید ثالث» از «آنتوان چخوف» دانست، البته چخوفی که او می‌شناخت و دوستش داشت، به آن چخوف نازنین و شوخ طبع چندان شباهی ندارد. به نظر می‌رسد پیش از آنکه لحن شوخ «چخوف» و طر اوت‌اش مورد پسند «شهید ثالث» قرار بگیرد، واقعی بودن قصه‌های او و عینی بودنشان در کانون توجه فیلمساز ما قرار داشته است. با این اوصاف عجیب نیست که «سهراب شهید ثالث» در ست به همان دردی از دنیا می‌رود که نویسنده محبوبش از دنیا رفت. سلطان رود!

■ ■ ■

«مهرناز سعید وفا» در مقاله‌ای به نام «سهراب شهید ثالث: یک سینمای تبعیدی» می‌نویسد: «فیلم‌های شهید ثالث [به نسبت دیگر فیلمسازان ایرانی] به معنا و مفهوم عظیم تری دست یافته، پرده برداری و آشکار کردن و حقیقتاً برآزنده است تا به عنوان فیلمسازی در تبعید مورد توجه قرار بگیرد». (زندگی و هنر / چاپ لندن)

مسئله‌ای که «مهرناز سعید وفا» مطرح می‌کند یکی از آن مسائلی است که در طول سال‌ها بسیار اتفاق افتاده و هر بار، همه آهسته از کنارش گذشته‌اند. سینمای «شهید ثالث» اگر تبعیدی باشد (یا در غربت) به هر حال کارگردانش و اندیشه او ریشه در جایی دارد که ما هم ادعا می‌کنیم اهل همان جا هستیم. در طول آن سال‌هایی که فیلمساز ما در ایران نبود، نامش کمتر بر زبان‌ها آمد و کمتر نویسنده و ناقدی از او و سینمایش نوشت. همه بزرگی و افتخار به او ماند تا چشم‌هایش را ببندد و نیندک که طرفدارانی هم در عرصه سینما دارد (!)، اما اگر جور دیگری به قضیه نگاه کنیم، شاید طور دیگری ماجرا را ببینیم، اگر همه تقدیرها و نوشته‌های حسرت‌بار درباره مرگ او را کنار بگذاریم، ریشه اصلی به

ادب وهنر

Literature & Arts

پنج‌شنبه ۹ تیر ۱۳۷۹ • دوره جدید • سال اول • شماره ۲



که در کمال خونسردی و با آرامش کامل کارهایشان را انجام می‌دهند.

معروف است که از «ژان لاک گدار» فیلمساز آوانگارد فرانسه پرسیدند آیا فیلم‌های او دارای اول و وسط و آخر هست یا نه؟ پاسخی که او داده بود این بود: «بله، ولی لزوماً به ترتیب نخواهند بود!». اکنون اگر بخواهیم پس از گذشت دو سال از درگذشت «شهید ثالث» به فیلم‌های او نگاه کنیم، به نظر می‌رسد به قول «مهرناز سعید وفا» فیلم‌های وی معمولاً اول و آخر ندارد، گویی از نیمه داستان شروع می‌شود و پس از پایان آن داستان همچنان ادامه دارد. (فیلم / ۲۲۳) قضیه از این قرار است که «شهید ثالث» در روش قصه‌گویی‌اش، بخشی از یک قصه را انتخاب کرده و با جزئی‌نگرستن در آن بخش فیلم را جلو می‌برد، او با همه چیزهایی که دیگر کارگردانان عمیقانه برخورد کرده‌اند، سرد برخورد می‌کند و از آن می‌گذرد (مثل احساساتی شدن آدم‌ها و نوع نگاهشان به مرگ)، کاری که او می‌کند این است که همه آن چیزهایی را که دیگر فیلمسازان با ندیده‌اند، یا اگر دیده‌اند توجهی به آن نکرده‌اند کنار هم می‌آورد و تنها آن بعد از شخصیت آدم‌ها را تصویر می‌کرد که با آن چیزهای نادیده‌گرفته ارتباط داشت و درست و همین دلیل است که زمان در بسیاری از آثارش واقعی و عینی است نه سینمایی (از یک اتفاق ساده بگیرید تا درخت بید)، چرا که در سایه زمان واقعی می‌توان آدم‌ها را کشف کرد و پی به چیزهایی برد که در نگاه اول اصلاً به چشم نمی‌آیند.

لحظه‌هایی که آدم‌ها مهیوت خبری هستند که شنیده‌اند (طبیعت بی‌جان) یا تلاش می‌کنند زنده بمانند (یک اتفاق ساده) یا در انتظار کسی هستند (خاطرات یک عاشق) یا لحظه‌های یکنواختی را سپری می‌کنند (در غربت) یا مأیوس از زندگی، خود را غرق می‌کنند (درخت بید) یا غافلگیرانه خود را می‌کشند (گل‌های سرخی برای آفریقا).

■ ■ ■

کسی تصور نمی‌کرد در سال‌هایی که فیلمسازان ما برای فروش بیشتر فیلم‌هایشان به سراغ «کلاه مخملی‌ها» رفته بودند و با تکرار همدیگر داشتند حوصله هم را سر می‌برند، فیلمسازی از راه برسد که اصلاً ضرباهنگ آنها را قبول ندارد، سینما برایش آن چیزی نباشد که دیگران می‌گویند، او با نگاه خاص خودش همه چیز را می‌دید.

خودش هم تصور نمی‌کرد در آن سال‌ها کسی نگاه خاص او را ببینند، نگاهی سخت‌گیرانه و جزئی‌نگر، نگاهی که او روی واقعی بودن و عینی بودنش تأکید می‌کرد، او با نگاه خاص خودش به همه چیز نگاه می‌کرد.

کسی تصور نمی‌کرد که او با این سرعت دور شود و دیگر برنگردد، که لحظه‌ای نگذرد کنیم و ببینم چشم‌هایش را بسته و دیگر باز نمی‌کند، که یک روز «محسن مخملباف» از لحنی شازنده و عصبی وارد دفتر روزنامه «جامعه» شود، و خبر مرگ فیلمسازی را بدهد که تمام عمرش را در کمال خونسردی فیلم ساخت.

تصور می‌کنیم فیلمسازان مثل «شهید ثالث» دیگر در جامعه‌ما نیستند؟ یا ما داریم کاری می‌کنیم آنها هم بروند و جای دیگری فیلم بسازند؟ این بار نباید تصور کنیم، باید فکر کنیم!

نگاهی به رسیئال گیتار فلوریان کونیل

رعایت پنج اصل نوازندگی

بهرنگ تنکابنی



گیتار است. نوازنده فرانسوی پس از اجرای دو قطعه از دیار آمریکای لاتین، به سوی شرق اروپا آمد. او واریاسیونی را نواخت که بر اساس آهنگ‌های منطقه آتاتولی ساخته شده بود. این نواز آن را معروف‌ترین و زیباترین قطعه این آهنگساز نامید «جنون‌های اسپانیایی» دو میکونئی» ساخته شده بود که جماعت علاقه‌مند به موسیقی حاضر در سالن را با یک آهنگساز جدید آشنا کرد. و اما قطعه چهارم، قطعه‌ای معروف از آهنگساز معروف اسپانیا. آهنگی از «خوآکین رودریگو»، آهنگسازی که مومنان دوم کنسرتو گیتار (آر انخوتو) وی را همه اهل موسیقی به خوبی می‌شناسند. این قطعه «در کشتزارهای گندم» نام دارد که به خوبی توسط فلوریان کونیل نواخته شد. شناخت کامل نوازنده فرانسوی از موسیقی اسپانیا دلیل اصلی موفقیت وی در اجرای این قطعه به شمار می‌رود. با وجود این که تمامی آثار رودریگو بر اصول موسیقی رومانتیک و مخصوصاً امپرسیون ساخته شده است اما هیچگاه حال و هوای اسپانیا از آثار این آهنگساز نود و نه ساله اسپانیایی دور نمی‌شود. همین امر باعث می‌شود

که نواختن قطعات وی شناخت کامل موسیقی اسپانیا را لازم داشته باشد. دیگر خصوصیت این اثر رودریگو اجرای قوی نت‌های باس است که هارمونی زیبایی را به قطعه می‌بخشد. این امر نیز به خوبی توسط فلوریان کونیل انجام پذیرفت. از این قسمت برنامه به بعد کنسرت جا افتاد و نوازنده راحت‌تر از ابتدا به گیتار زخمه می‌زد و رفته رفته بر سازش مسلط می‌گشت. آخرین قطعه قسمت اول برنامه قطعه‌ای بوداز دیگر آهنگساز معاصر اسپانیایی یعنی «خوآکین تورینا»، این آهنگت به یاد آهنگساز و گیتاریست معروف ایتالیایی در قرن نوزدهم، یعنی «فرانچسکو تاره‌گا ساخته شده است، «به پاس تاره‌گا» (Hommageatarrega) نام دارد. این قطعه که می‌توان گفت یک اثر فلانکوئی سنگین است از دو قسمت به هم پیوسته تشکیل شده است. این دو قسمت در دو دستگاه موسیقی فلانکو: گواتین و سوله آرس ساخته شده است. در این اجرا فاصله‌ها و حفظ ریتم و سرعت به خوبی توسط نوازنده اجرا شد. دینامیک صدایی این اثر نیز به نوبه خود زیبایی دارد که نوازنده به نسبت اجرای خوبی از آن به نمایش گذاشت. اما صلابتی که در دیگر اجراها از این اثر شنیده شده بود در این اجرا وجود نداشت. البته انتخاب این چنین قطعه‌ای در یک کنسرت کلاسیک خود نیز سوال برانگیز بود. قسمت دوم برنامه با ۳ اثر از «گلولو رگوندی» آغاز شد. این اتوها که صرفاً برای تقویت دست چپ نوازنده تصنیف شده‌اند ملودی‌ای کاملاً کلاسیک دارند که خیلی به کارهای «فرناندو سور» آهنگساز و گیتاریست اسپانیایی دوره کلاسیک شبیه است در این اثر تغییر سریع آکوردها که توانا با تغییر پوزیسیون همراه بود شرایط سختی برای دست چپ نوازنده به وجود می‌آورد که تسلط بر نوازندگی شرط اجرای زیبای این اتودهاست. فلوریان کونیل نیز با تسلط خوب بر ساز خود در این قسمت هم با موفقیت قطعه را به پایان رساند. آهنگ بعدی برنامه شامل چهار قطعه کوتاه مدرن از «فرانک مارتن» آهنگساز معاصر فرانسوی بود. اصولاً اجرای قطعات مدرن برای نوازندگانی که موسیقی کلاسیک کار می‌کنند بسیار مشکل است و خیلی از این نوازنده‌ها نمی‌توانند فواصل این قطعات را دریابند. فاصله‌های تعریف نشده در موسیقی مدرن نوازندگی آن‌را در هر سازی مشکل می‌سازد. این قطعه که در بعضی مواقع با کوترپیان و هارمونی اصولی زیبایی همراه می‌شود به نحوی توسط فلوریان کونیل اجرا شد که فاصله‌های ناشناخته به راحتی برای شنونده قابل هضم می‌گشت. شاید شما هم بر این عقیده باشید که اگر در کنسرت کلاسیکی از پدر موسیقی کلاسیک یعنی «یوهان سباستین باخ» یاد نشود آن کنسرت اعتبار نخواهد داشت. سومین قطعه کنسرت فلوریان کونیل، «پرلود، فوک و الگرو»ای باخ بود. در نوازندگی موسیقی باخ و به‌طور کلی موسیقی باروک، باید مودرایی را در نظر داشت که شاید دیگر موسیقی‌ها به گوش نرسد. بیان چندملودی، تلفیق زیبای آنها و کوترپیان‌های مخصوص دوره باروک که با هارمونی موسیقی این دوره همراه است سختی و دقت اجرای موسیقی باروک را دوچندان می‌سازد. نکته جالب دربارهٔ اجرای این قطعه توسط نوازنده فرانسوی این بود که این نوازنده بعد از اجرای قطعه‌های مدرن «فرانک مارتن» برای این که حسن خود را تغییر دهد و به چهارصد سال قبل بازگردد تا بتواند موسیقی باروک را بنوازد و چند لحظه‌ای سن راترک کرد تا به حسن مخصوص و عالی اجرای یک موسیقی باروک آن‌هم اثر باخ برسد. آخرین آهنگ باز هم سوناتنی بود از «خوآکین تورینا»، این سونات سه موومانه یک قطعه فلانکو – رمانتیک با نگاهی به موسیقی امپرسیون بود که به هر حال با وجود خستگی همه اهل موسیقی به خوبی اجرا شد و با وجود این که تمامی آثار رودریگو گذاشت. این موضوع همیشه عنوان شده که حضور اساتید موسقی دنیا در ایران و اجرای کنسرت ضمن آشنا کردن علاقه‌مندان به موسیقی، نکته‌های آموزشی بسیاری را نیز برای هنرجویان به‌همراه دارد که حتماً به سود موسیقی کشور خواهد بود. حال که رابطه ایران با جهان بیشتر شده چه خوب است که هنرمندان ایران و جهان در کنار یکدیگر برهن پیر زندان.